

Quranic arguments for the narration of the obligation to follow and the sanctity of opposition to the Prophet (PBUH) and the divine saints from the point of view of Shiite and Sunni commentators

(Received: 22/03/2021 - Accepted: 27/11/2021)

DOR: <https://dorl.net/dor/20.1001.1.24765317.2021.6.1.9.1>

Khadijeh Ahmadi Bighash¹

Abstract

The source of sovereignty and obedience is God Almighty, and any sovereignty from other than God is void and oppressive; unless during the reign of God and with His permission, it is like the guardianship of the prophets and saints. Now the question is what are the reasons for the necessity of obedience or sanctity of opposition to the Prophet (PBUH) and the divine saints? Analytical and descriptive study of this issue shows its special approval in the view of reason and sharia, acting on the words and manners of the Prophet (PBUH) in addition to the approval of reason, has also been approved by Islam. The words of the Prophet (PBUH) and the saints must precede personal intentions, otherwise the person, although he may be considered as a believer, but in fact such a person is a hypocrite or ignorant of the truth of religion and lacks faith.

Keywords: Evidence, Obedience, Opposition, Prophet (PBUH), Divine Saints.

1. PhD student, field of comparative interpretation, Kowsar Islamic Sciences Education Complex. Tehran Iran. Kh.ahmadi3103@yahoo.com.



ادله قرآنی، روایی و جوب تبعیت و حرمت مخالفت با پیامبر (ﷺ) و اولیای الهی از دیدگاه مفسران فریقین

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۰۲ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۶)

DOR: <https://dorl.net/dor/20.1001.1.24765317.2021.6.1.9.1>

خدیجه احمدی بیغش^۱

چکیده

منشأ حاکمیت و اطاعت، خداوند متعال بوده و هرگونه حاکمیت از جانب غیر خدا باطل و ظلم است، مگر این که در طول حاکمیت خداوند و با اذن او، همچون ولایت انبیا و اولیای الهی باشد. حال سؤال این است که وجوب اطاعت یا حرمت مخالفت با پیامبر (ﷺ) و اولیای الهی از چه ادله‌ای سرچشمه می‌گیرد. بررسی تحلیلی و توصیفی این مسأله نشان از تأیید ویژه آن در دیدگاه عقل و شرع است؛ چراکه بیان و عمل نمودن به سخنان و سیره پیامبر (ﷺ) بر اساس ذوق و احساس شخصی و موافق امیال نفسانی، مورد تأیید عقل و شرع نبوده و این امر مورد تأیید اسلام نیز نبوده است. به عبارت دقیق‌تر، باید کلام رسول (ﷺ) و اولیای الهی مقدم بر مراد شخصی باشد. در غیر این صورت، فرد گرچه شاید در ظاهر در زمره‌ی مؤمنین قلمداد گردد، اما در واقع چنین فردی منافق یا جاهل به حقیقت دین بوده و فاقد ایمان است. **واژگان کلیدی:** ادله، اطاعت، مخالفت، پیامبر (ﷺ)، اولیای الهی.

مقدمه

با بررسی تاریخی روشن می‌شود که فقهای فریقین معتقداند، جمیع احکام، تابع مصالح و مفاسد الهی هستند که بی‌تردید در انجام آن کار، برای بشر مصلحتی وجود دارد. عقل بشر تا آنجا کارایی دارد که آن‌ها را به خدمت شریعت می‌برد و یقین دارد که جمیع احکام شارع مقدس، تابع مصالح و مفاسد است. بنابراین، عمل مطابق با امر و نهی‌های الهی توسط مکلفان، مورد تأیید و تأکید عقل سلیم و شرع است. از این رو، لازم است بندگان دقیقاً تعالیم الهی را به‌گونه‌ی مورد تأیید شرع انجام داده و سلیقه‌ی شخصی خویش را بر احکام شرع مقدم ندارند؛ زیرا عقل محدود بشری نمی‌تواند همه‌ی مصالح و مفاسد امور را درک نماید (مظفر، بی‌تا: ۱/ ۲۳۹)؛ لذا شایسته نیست مسلمانان دستورات پیامبر اکرم (ﷺ) را نادیده گرفته و با اوامر و نواهی ایشان معارضه، و به رأی و نظر خود عمل نمایند؛ چرا که اگر بنا باشد، هر کس سخنان رسول خدا (ﷺ) را موافق با آرا و سلاقی شخصی خویش و امیال نفسانی و دنیایی‌اش تبیین نماید و اگر کلام رسول اکرم (ﷺ) سازگار و موافق با خواست و مرادش بوده عمل نموده و اگر موافق نبود بدان توجه نکرده و در پی مخالفت برآید، این فرد را قطعاً نمی‌توان از پیروان مکتب مقدس اسلام نامید، حتی اگر به ظاهر مؤمن خطاب گردد. این فرد را می‌توان جاهل یا منافق به حقیقت دیدن نامید که در هر دو صورت از مؤمنان به حساب نمی‌آید. آیات قرآن نیز بر این امر تأکید فراوان داشته و بیان می‌دارد که اطاعت پیامبر (ﷺ) عین اطاعت خداوند متعال است: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (نساء/ ۸۰).

همچنین در آیات متعدد پیامبر اکرم (ﷺ) مفسر و مبین احکام شرع معرفی شده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل/ ۴۴) با توجه به این آیه می‌توان دریافت که قطعاً پیامبر اکرم (ﷺ) به دور از هرگونه خطا و عصیان است؛ چرا که خداوند، اطاعت فردی را که در رفتار و گفتار دچار خطا باشد، هرگز واجب نمی‌کرد. از این رو، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛ (نجم/ ۳ و ۴) بر این اساس جمیع سخنان پیامبر (ﷺ) وحی بوده و هیچ‌گاه بر اساس هواهای نفسانی سخنی بر زبان نرانده است. این جستار در پی آن است که با استناد به آیات دوم و سوم سوره‌ی حجرات، مبانی عقیدتی و فکری خلفای صدر اسلام در اطاعت و ولایت را بیان داشته و مورد تحلیل و بررسی قرار دهد.

۱. مبانی نظری

در تبیین اصطلاحات کلیدی این تحقیق لازم است، واژه‌ی اطاعت و واژگان همسوی با آن، مورد بررسی قرار گیرد.

۱-۱. تعریف اطاعت

«اطاعت» باب افعال از ریشه‌ی طوع و طاعت؛ به معنی پیروی از دستورهای بالا دست با میل و رغبت است. طاعت و اطاعت نیز به همان معنی است با این تفاوت که طاعت بیشتر اوقات در مورد امتثال فرمان امیر به کار می‌رود. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳: ذیل «طوع») شیخ طوسی در بیان معنای اطاعت می‌فرماید: اطاعت به معنی فرمان‌برداری است. طاعت خدا و رسول؛ یعنی فرمان‌برداری در برابر اوامر آن‌ها و بازایستادن از نواهی ایشان. (طوسی، ۱۳۸۳: ۳/۲۳۶)

عالمه طباطبائی نیز می‌فرماید: بی‌تردید مقصود از اطاعت خداوند، چیزی جز احکامی که از طریق پیامبرش به سوی ما وحی فرموده نیست، اما پیامبر اکرم (ﷺ) را دو جهت باشد: یکی آن که به کمک وحی بیانی، اجمال‌های کلام خدا را برای مسلمانان بیان نماید. دیگر آن که آن حضرت، دارای ولایت مطلقه است و طبق مصالح، به مؤمنان هر چه لازم باشد، امر فرماید. (طباطبائی، ۱۳۷۵: ۴/۳۸۸) علامه در این بیان به نکته‌ی بسیار دقیقی اشاره دارند و آن این است که دستورات خداوند نیز با توجه به این که از زبان پیامبر به سمع مردم می‌رسد، لازم‌الاجراست.

۱-۲. تعریف اتباع

«اتباع» از ریشه‌ی تبع، به معنی اطلاعات و پیروی همه جانبه و بی‌چون و چرا از کسی یا چیزی است. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳: ذیل «تبع») خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ﴾ (بقره/۳۸) و یا: ﴿يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾ (یس/۲۰) علامه طباطبائی ذیل آیه‌ی ﴿وَ اتَّبِعُوا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (الأعراف/۱۵۸) گفته است: مراد از اهتداء، راه یافتن به سعادت اخروی که همان رضوان‌الله و بهشت است، نه راه یافتن به راه حق؛ چون اتباع و پیروی بدون چون و چرا از دستورات پیامبر عین اهتداء است. (طباطبائی، ۱۳۷۵: ۸/۲۸۴) خداوند در این آیه، امید راه یافتن به طریق حق را منوط به پیروی بی‌چون و چرا از دستورهای پیامبر دانست تا بفهماند که هر که او را تصدیق نماید، لیکن از دستورهایش پیروی نکنند، بی‌تردید در راه گمراهی باشد. (ابن عجبیه، ۱۳۷۷: ۲/۲۷۱)

۱-۳. تعریف ولایت

«ولایت» به معنای فرمانروایی و عهده‌داری امور زیردستان است. ولی و مولا در این معنا به کار می‌روند. گفته می‌شود خداوند ولی و مولای مؤمنان است. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳: ذیل «ولی») در آیات زیر بدین معنا آمده است: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران/۶۸)؛ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (محمد/۱۱) علامه طباطبائی در تفسیر آیه‌ی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ (مائده/۵۵) می‌گوید: این

آیه همچون آیه‌ی «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب/۶)، بیان‌گر ولایت مطلق پیامبر اکرم (ﷺ) است؛ یعنی ولایت رسول عین ولایت الهی و بدون هیچ قید و شرطی است. به عبارت دیگر، ولایت خداوند دو نوع است: ولایت تکوینی یعنی تدبیر و اداره نظام جهان؛ دیگری ولایت تشریحی است که خداوند در این ولایت به تشریح احکام شریعت پرداخته است. خداوند متعال، ولایت تشریحی را به پیامبر عطا نمود. ولایت تشریحی پیامبر، لزوم اطاعت از جمیع دستورات پیامبر اکرم (ﷺ) را بر همه‌ی مسلمانان تبیین می‌دارد. پیامبر اکرم (ﷺ) دارای ولایت تکوینی نیز می‌باشد؛ بدین صورت که ولایت حقیقتاً از آن خداست و بالتبع به پیامبر (ﷺ) نیز عطا شده است. (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۱۶/۶) همچنین ایشان در تفسیر آیه‌ی ششم سوره‌ی احزاب بیان می‌دارند: طبق این آیه، ولایت پیامبر اکرم (ﷺ) در جمیع مصالح مؤمنان بر آنان مقدم است؛ پس همه‌ی دستورهایش بر همگان واجب‌الامتثال می‌باشد. (همان، ۲۷/۱۶)

۲. مبانی وجوب اطاعت از پیامبر اکرم (ﷺ)

لزوم اطاعت و پیروی از فرمان‌های پیامبر (ﷺ) با عبارات مختلف در قرآن کریم مطرح شده و اساس مبانی عقیدتی و فکری مسلمان را نیز تشکیل می‌دهد. از جمله این الفاظ «اطاعت» و مشتقات آن است که برخی، بر اطاعت مستقیم از دستورات پیامبر اکرم (ﷺ) دلالت دارد؛ مانند: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء/۸۰)؛ هر که رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است. همچنین آیه‌ی: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطِيعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء/۶۴)؛ ما رسولی نفرستادیم مگر بر این مقصود که خلق به امر خدا، اطاعت او کنند.

در موارد بسیاری نیز اطاعت پیامبر در ردیف اطاعت خداوند آمده است: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» (آل عمران/۳۲)؛ بگو اطاعت خدا و رسول را بکنید، پس اگر اعراض کردید، پس خدا کافرین را دوست نمی‌دارد و آیه‌ی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/۵۹)؛ ای اهل ایمان، فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) که از خود شما هستند اطاعت کنید.

گاهی نیز وجوب اطاعت از پیامبر با واژه‌ی «اتباع» و مشتقات آن بیان شده است؛ مانند: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران/۳۱)؛ بگو (ای پیغمبر) اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد.

همچنین آیه‌ی: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» (اعراف/۱۵۷)؛ هم آنان که پیروی کنند از آن رسول (ختمی) و پیغمبر امی... و آیه: «وَاتَّبِعُوا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (اعراف/۱۵۸). گاهی نیز خداوند، پیامبر اکرم (ﷺ) را ولی مطلق مسلمانان معرفی نموده و ولایت آن حضرت را بسان ولایت الهی می‌داند؛ بنابراین هنگامی که ولایت ایشان بر

جان و مال مسلمانان ثابت گردد، به طریق اولی جمیع دستورات ایشان لازم‌الاجراء و لازم‌الاطاعه می‌گردد؛ مانند آیات: **﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ نَفْسِهِمْ﴾** (احزاب/ ۶)؛ پیغمبر اولی و سزاوارتر به مؤمنان است از خود آن‌ها ... و آیه‌ی: **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾** (مائده/ ۵۵)؛ ولیّ امر و یاور شما تنها خدا و رسول اوست.

گاهی نیز خداوند به همه‌ی مؤمنان امر فرمود که در برابر جمیع اقوال و اعمال پیامبر ﷺ تسلیم محض شده و به هیچ وجهی مخالفت نورزند، وگرنه مؤمن نیستند؛ مثل آیه‌ی: **﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا سُؤْلًا﴾** (نساء/ ۶۵)؛ نه! سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند، مگر آنکه در نزاعی که میان آن‌هاست تو را داور قرار دهند و از حکمی که تو می‌دهی هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند.

همچنین آیه‌ی: **﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾** (احزاب/ ۳۶)؛ هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و پیامبرش در کاری حکمی کردند، آن‌ها را در آن کارشان اختیاری باشد. هر که از خدا و پیامبرش نافرمانی کند سخت در گمراهی افتاده است.

خداوند متعال در این آیات به مؤمنان گوشزد می‌کند که شایسته نیست فرد مؤمن در برابر احکام الهی و فرمان‌های رسولش ﷺ، چیزی را برگزیند. سرکشی از فرمان‌های الهی و رسول خدا ﷺ به یقین موجب گمراهی است. گاهی نیز خداوند بی‌قید و شرط اجرای جمیع دستورهای پیامبر را واجب اعلام می‌فرماید؛ مثلاً در آیه‌ی ۷ سوره‌ی حشر می‌فرماید: **﴿وَمَا تَأْكُرُ الرَّسُولَ مَخْذُومَةً وَمَا لَهَا كَرَاهَةٌ فَاْتَهُوا﴾**؛ آنچه را رسول خدا برای شما آورده، بگیریید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده، خودداری نمایید.

فلسفه‌ی اطاعت مطلق از دستورهای پیامبر ﷺ به صورت متعدد، در آیات الهی مورد اشاره قرار گرفته است. بدین معنا که هر کس از دستورات پیامبر ﷺ اطاعت نموده، به کمال انسانی دست می‌یابد؛ چرا که سخنان پیامبر، از اراده‌ی الهی بوده و جز لطف و رحمت از خداوند برای بشر ساطع نمی‌گردد: **﴿وَمَا يَطِّقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾** (نجم/ ۳ و ۴)؛ و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است.

و آیه‌ی: **﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ بُشْرًا لِلنَّاسِ مَائِزِلٍ إِلَيْهِمْ﴾** (نحل/ ۴)؛ و بر تو این ذکر (قرآن) را نازل کردیم تا برای مردم آنچه را که به آنان فرستاده شده بیان کنی.

با توجه به آیات بیان شده، می‌توان گفت وحی بر دو وجه است: یکم، وحی کلامی و آیات قرآنی؛ و دوم، وحی بیانی. در وحی بیانی، خداوند متعال علم به حقایق قرآن را نیز

به پیامبرش عطا نموده تا اهداف و مقاصد الهی را برای بندگان ارائه دهد؛ مانند آیه‌ی: **﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾** (نساء/۱۱۳)؛ و خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی دانستی، به تو آموخت و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است.

همچنین آیه‌ی **﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾** (نور/۵۶)؛ و نماز را بر پا کنید و زکات بدهید و پیامبر را فرمان برید تا مشمول رحمت شوید. علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌فرماید: این آیه در ابتدا امر به انجام نماز و زکات و به لزوم اطاعت خداوند را بیان می‌دارد. سپس اطاعت بی‌قید و شرط از پیامبر اکرم (ﷺ) را متذکر می‌شود. در آخر آیه نیز با عبارت: **﴿لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾**، به حکمت و مصلحت الهی در تبعیت و اطاعت خدا و رسول اشاره دارد؛ بدین معنا که لطف الهی هنگامی شامل فرد مسلمان خواهد شد که از خداوند و رسول اطاعت نموده و در غیر این صورت، مورد غضب خدا واقع خواهد شد. (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۵/۱۵۷)

طبری در ذیل آیه فوق بیان می‌دارد؛ آیه می‌فرماید: **﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾**؛ یعنی باید از هر آنچه رسول خدا می‌فرماید، امتثال نمود و از هر چه نهی کرده است، اجتناب نمود. (طبری، ۱۳۷۰: ۱۸/۱۲۳) همچنین در آیه **﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾** (حشر/۷) آیه، بیانگر کبرای کلی است و منحصر به مورد نزول نمی‌شود. مصالح همه امور به پیامبر (ﷺ) واگذار شده، بنابر این باید تمامی اوامر و نواهی ایشان امتثال گردد؛ لذا همه‌ی اوامر پیامبر، بدون قید و شرط واجب‌الامتثال است. در آخر آیه، خداوند مخالفان اوامر پیامبر (ﷺ) را تهدید به عذاب شدید فرمود: **﴿إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾** (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۱۹/۲۰۴) سیوطی نیز در ذیل این آیه بیان می‌دارد: خداوند در این آیه، امر و نهی پیامبر اکرم (ﷺ) را عین امر و نهی خدا معرفی فرموده است؛ یعنی همه‌ی اوامر و نواهی پیامبر، اوامر و نواهی خداست و باید در برابر آن‌ها تسلیم محض بود. هیچ مؤمنی را نباید که در برابر احکام خدا و رسول طبق اندیشه و رأی خود عمل نماید که مخالفت با آنها عصیان شدید در پی دارد. (سیوطی، ۱۳۶۲: ۶/۱۹۴)

علامه طباطبائی در تفسیر آیه‌ی **﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾** (نساء/۸۰)، می‌فرماید: وجوب اطاعت پیامبر، عین وجوب اطاعت خداوند و عین سخن اوست؛ (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۵/۹) بنابر این مخالفت با پیامبر نیز عین مخالفت با خداوند است که عین کفر و نفاق است. در آیه‌ی **﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾** (نساء/۶۵)؛ به پروردگارت سوگند که آن‌ها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند. اگر مسلمانی به کاری از

کارهای پیامبر اعتراض نماید و اندیشه‌ی خود را بر پیامبر اکرم ﷺ مقدم دارد، کافر باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۴/ ۴۰۶) طبری نیز در تفسیر آیه‌ی فوق گوید: آنچه پیامبر حُکم می‌کند، عین حق است و کسی را مخالفت با آن به هیچ وجه جایز نباشد. (طبری، ۱۳۷۰: ۱۰۰/ ۵)

علاوه بر آیات بیان شده، احادیث بسیاری از فریقین در باب وجوب اطاعت از جمیع فرامین پیامبر اکرم ﷺ وارد شده است. به این عبارت که روایات شیعه، افزون بر وجوب اطاعت رسول اکرم ﷺ، لزوم اطاعت امامان معصوم (علیهم‌السلام) نیز توصیه می‌دارند؛ به گونه‌ای که حتی در زمان غیبت کبری نیز، اطاعت ولی فقیه را واجب و لازم بر می‌شمارند. حضرت علی (علیه‌السلام) بارها به لزوم اطاعت از پیامبر اشاره کرده و می‌فرماید: راز داران اصحاب محمد ﷺ می‌دانند که من در تمام عمر خود هرگز لحظه‌ای در برابر دستورهایی خدا و رسول او مخالفت نکردم. (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۱۹۷) همچنین حضرت علی (علیه‌السلام) هیچ‌گاه مشروعیت خلفای پیش از خویش را به رسمیت نشناختند و با مستند ساختن سکوت خویش به دستورات پیامبر ﷺ می‌فرماید: سخنی را پنهان نکردم و هرگز دروغ به زبان نراند. به خدا سوگند که من به این جایگاه و این روز- از طریق پیامبر- آگاهی داده‌شده بودم. (همان، خطبه ۱۶)

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرمایند: اگر مردمان خدا را عبادت کنند و به یگانگی پیامبر شهادت دهند، سپس به کاری از کارهای او در ظاهر یا باطن اشکال گیرند، مشرک‌اند. (صَفَّار، ۱۳۸۶: ۶۷۷؛ بحرانی، ۱۳۸۶: ۲/ ۱۱۹) همچنین ایشان ضمن حدیث بسیار طولانی در باب وجوب اطاعت بی‌چون و چرا از پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: خداوند فقط عبادت آن دسته از بندگانش را می‌پذیرد که آورنده‌ی احکام الهی را بشناسند و بی‌قیدوشرط از او اطاعت نمایند. (همان، ۶۸۹) امام صادق (علیه‌السلام) در مقبوله‌ی عمر بن حنظله فرمودند: بنگرید به کسی که حدیث ما را نقل کند و به حلال و حرام ما توجه نماید و احکام ما را بداند، باید به حُکم او راضی باشید و از ایشان پیروی نمایید. اگر طبق حُکم ما حُکم کند و از وی پذیرفته نشود، بی‌تردید حُکم خدا نادیده گرفته شده و سخن ما رد شده است و هر که سخن ما را رد نماید، سخن خدا را رد کرده باشد و چنین شخصی کافر و مشرک باشد. (نجفی، ۱۳۶۸: ۲۱/ ۳۹۵)

حضرت مهدی (عج) نیز در این باب می‌فرماید: در حوادث و موضوع‌های زندگی‌تان به روایان حدیث ما رجوع نمایید که آنان حجّت من و من حجّت خدایم؛ (همان) از این رو مخالفت و عدم اطاعت از دستورات پیامبر ﷺ مهم‌ترین عامل کفر و نفاق است؛ چرا که اصل رسول خدا ﷺ است. امام صادق (علیه‌السلام) فرموده است: اگر کسی همه‌ی شب‌ها را عبادت کند و روزها را روزه دارد و جمیع مال خود را انفاق نماید و هر سال حج

گزارد، لیکن ولیّ خدا را نشناسد تا اعمال خود را طبق دستورهای او انجام دهد، خداوند ضامن پاداشی برای او نباشد و چنین شخصی جزء مؤمنان به شمار نیاید. (بحرانی، ۱۳۸۶: ۲/۱۳۳) این روایت و جوب اطاعت ولی امر را بیان می‌دارد. بدین صورت که پیامبر اکرم (ﷺ) و بعد از آن حضرت، امامان معصوم (علیهم‌السلام) و سپس فقهای واجد شرایط را دربر می‌گیرد.

اهل سنت نیز روایات بسیاری را در لزوم اطاعت از فرامین پیامبر (ﷺ) بیان داشته‌اند. سیوطی در تفسیر آیه‌ی ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (نساء/۸۰)، بیان می‌دارد: اطاعت از من، بسان اطاعت خداوند واجب باشد. (سیوطی، ۱۳۶۲: ۲/۱۸۵) نسائی گوید: هر که از من اطاعت نماید، از خداوند اطاعت کرده باشد و هر که مرا عصیان کند، خدا را عصیان کرده باشد. (نسائی، ۱۳۹۲: ۶۶۶) مسلم در صحیح خود آورده است: وقتی در دین تان شما را به چیزی امر کردم، باید آن را بپذیرید. (ابن حجاج نیشابوری، ۱۳۹۳: ۸۹۶ و ۸۹۶) باز ایشان حدیث دیگری از طریق ابوهیرره نقل کرده که پیامبر (ﷺ) فرمودند: از هر چه شما را بازداشتیم، بازایستید و به هر چه شما را امر کردم، بدون پرسش انجام دهید، چه بسیاری از امت‌های پیش از شما را پرسش‌های بسیارشان به هلاکت رسانید. (همان: ۸۹۴)

۳. مبنای حرمت مخالفت با پیامبر اکرم (ﷺ)

خداوند متعال، بارها در قرآن کریم عموم مسلمانان را از مخالفت با اوامر پیامبر اکرم (ﷺ) بر حذر داشته و مبنای عقیدتی و فکری آزار رساندن به آن حضرت را موجب عذاب شدید دانسته است. گاهی آزار پیامبر اکرم (ﷺ) در قرآن به صورت مستقیم مطرح و از آن منع کرده است: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (توبه/۶۱)؛ احزاب/۵۳) گاهی نیز خداوند متعال آزار پیامبر را عین آزار خود دانسته: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾ (احزاب/۵۷) همچنین با عبارات گوناگون، عدم اطاعت و حرمت مخالفت با پیامبر اکرم (ﷺ) را نفی می‌دارد. گاه با خود واژه‌ی «مخالفت» از آن تعبیر شده است: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نور/۶۳)؛ پس آنان که فرمان او را مخالفت می‌کنند، باید ترسند از این که فتنه‌ای دام‌نشان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد!

گاهی نیز با واژه‌ی «شقاق» یعنی ستیزه جویی آمده است: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (انفال/۱۳؛ حشر/۴)، گاه نیز با واژه‌ی «مجادله» آمده، یعنی مخالفت سخت که گویی کسی با گرز آهنین مانع کار شود: ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا﴾ (توبه/۶۳؛ مجادله/۲۰ و ۲۰) آیا نمی‌دانند هر کس با خدا و رسولش دشمنی کند، برای او آتش دوزخ است؛ جاودانه در آن می‌ماند؟!

خداوند متعال در آیات مختلف نیز اعمال مخالفان پیامبر را دچار احباط بیان می‌دارد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَن يَصْرِوْا اللَّهُ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ أَعْمَالُهُمْ﴾ (محمد/۳۲)؛ آنان که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن هدایت برای آنان (باز) به مخالفت با رسول (خدا) برخاستند، هرگز زبانی به خدا نمی‌رسانند و (خداوند) به زودی اعمالشان را نابود می‌کند! «حَبَطَ» از «الْحَبَطُ» به معنی ترکیدن شکم در اثر نفخ از روی پرخوری و کنایه از نابود شدن و محسوب نشدن اعمال است (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳: ذیل ماده «حبط»). گاهی دیگر با واژه‌ی «عصیان» آمده است: ﴿وَمَن يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَعْتَدِ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ (نساء/۱۴)؛ و آن کس که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او را در آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند؛ و برای او مجازات خوارکننده‌ای است.

خداوند متعال در برخی از آیات نیز دوستی با دشمنان پیامبر ﷺ را عامل آزار پیامبر دانسته و بیان می‌دارد: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ (مجادله/۲۲)؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند. گاهی از نجوا سخن گفتن که سبب آزدن خاطر پیامبر است، نهی کرده و فرموده: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَجَّوْنَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ﴾ (مجادله/۸)؛ آیا ندیدی کسانی را که از نجوا [= سخنان درگوشی] نهی شدند، سپس به کاری که از آن نهی شده بودند بازمی‌گردند و برای انجام گناه و تعدی و نافرمانی رسول خدا به نجوا می‌پردازند.

گاهی نیز سخن راندن با صدای بلند در حضور پیامبر را موجب آزار او دانسته و حبط جمیع اعمال را جزای آن قرار داده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن مَحْبُطٌ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ (الحجرات/۲)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید! خداوند متعال در آیاتی مخالفان پیامبر را کافر دانسته و چنین بیان کرده است: ﴿ذَلِكَ لِئُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَلَّكَ حُدُودَ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نور/۶۳)؛ این [حکم] برای آن است که به خدا و فرستاده او ایمان بیاورید و این است حدود خدا و کافران را عذابی پردرد خواهد بود. همچنین می‌فرماید: باید از عذاب دردناک الهی بترسند:

۱. این تعبیر در آیه ۲۱۶ از سوره شعراء و آیه ۲۳ از سوره جن نیز با اندکی تفاوت آمده است..

۲. همچنین در سوره انفال آیه‌ی ۱۳ و سوره حشر آیه‌ی ۴ نیز آنان را شایسته‌ی عذاب شدید خداوند دانسته است.

﴿يُضِيبُهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ﴾ (مجادله/ ۴) و آزارگران رسول اکرم **﴿ﷺ﴾** را لایق عذاب دردناک معرفی کرده: **﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾** (توبه/ ۶۱) و می‌فرماید: **﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾** (احزاب/ ۵۷) و عاصیان نسبت به پیامبر را اهل جهنم دانسته است: **﴿مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾** (جن/ ۱۲۳) و یا در باب کسانی که با پیامبر شقاق می‌ورزند آمده: **﴿وَسَيَحِطُّ أَعْمَالَهُمْ﴾** (محمد/ ۳۲) و عاصیان اوامر خدا و رسول را گمراه معرفی کرده است. حرمت مخالفت عده‌ای از افراد با پیامبر اکرم **﴿ﷺ﴾** در دو مرحله توسط قرآن و روایات صورت گرفته است:

۳-۱. مخالفت و آزردهن پیامبر **﴿ﷺ﴾** پیش از رحلت ایشان

خداوند اوج این مطلب را در این آیه بیان داشته است: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾** (الحجرات/ ۲)؛ ای اهل ایمان، فوق صوت پیغمبر صدا بلند نکنید و بر او فریاد بر مکشید چنانکه با یکدیگر بلند سخن می‌گویید که اعمال نیکتان (در اثر بی ادبی) محو و باطل شود و شما فهم نکنید. در خصوص حبط عمل نیز بیان فرموده: **﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾** (کهف/ ۱۰۵)؛ آن‌ها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند. به همین جهت، اعمالشان حبط و نابود شد! از این‌رو روز قیامت، میزانی برای آن‌ها برپا نخواهیم کرد!

قرآن مخالفان خدا و رسول را کافر مبغوض معرفی کرده و می‌فرماید: **﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾** (آل عمران/ ۳۲)؛ بگو: از خدا و فرستاده (او)، اطاعت کنید؛ و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی‌دارد.

«در این آیه، خداوند با عبارتی بسیار دقیق اعلام فرموده که مخالفان دستورهای پیامبر **﴿ﷺ﴾** کافرند، چون عبارت **﴿لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾** به معنی «بیغض الکافرین» است که معنی اثباتی را در عبارت منفی بیان داشته است. این قبیل تعابیر بسیار رسا و واضح است، زیرا اگر بیان می‌داشت: «بیغض الکافرین»، ممکن بود کسی گمان کند معاندین و مخالفان پیامبر **﴿ﷺ﴾** با وجود آنکه مبغوض باشند، اما از سویی دیگر امکان محبوبیت نیز دارند؛ زیرا اصل «حُب» را نفی کرده و جای چنین توهمی باقی نمی‌ماند.» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲/ ۷۳۴)

بخاری در مورد این آیات می‌گوید: شأن نزول این آیات در مورد خلیفه‌ی اول و

سال ششم
شماره اول
پیاپی: ۱۱
بهار و تابستان
۱۴۰۰

دوم است؛ چراکه آنان رعایت ادب را نکردند و با بلند کردن صدای خود در محضر پیامبر ﷺ، موجب حبط و نابودی اعمال خود می‌شوند (بخاری، ۱۳۵۹: ۶/ ۴۷). نکته‌ی قابل توجه در اینجا، آن است که بعد از حبط عمل، توبه پذیرفته نیست. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَدَّوْا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ يُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا يَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا﴾ (النساء/ ۱۳۷)؛ کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند و دیگر بار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند، خدا هرگز آن‌ها را نخواهد بخشید و آن‌ها را به راه (راست) هدایت نخواهد کرد. در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَدَّوْا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ﴾ (آل عمران/ ۹۰)؛ کسانی که پس از ایمان کافر شدند و سپس بر کفر افزودند، هیچ گاه توبه آنان، قبول نمی‌شود و آن‌ها گمراهان‌اند.

از جمله مخالفت‌های اصحاب با پیامبر اکرم ﷺ در تمام سال‌های حیات ایشان و حتی بعد از رحلت ایشان و با وجود تأکید آیات قرآن، مخالفت با تحریم شرب خمر بود. ابن حجر عسقلانی در کتاب خود می‌نویسد: «ابو طلحه زید بن سهل، در منزل خویش مجلس دوستانه‌ای تدارک دیده بود و ده نفر را به آن مجلس دعوت کرده که همگی آنان شراب نوشیدند» ۱ (عسقلانی، ۱۴۲۴: ۱۰/ ۳۷).

بخاری در مخالفت خلیفه‌ی دوم با پیامبر اکرم ﷺ آورده است: «وقتی عبدالله ابی بن سلول مُرد، فرزندش از پیامبر اکرم ﷺ استدعا کرد که بر پدرش نماز میت گزارد. پیامبر ﷺ پذیرفت و چون به نماز ایستاد، خلیفه دوم، قبای آن حضرت را گرفت و کشید و گفت: چرا بر او نماز می‌گزاری، درحالی که خداوند از این کار تو را نهی کرده است. پیامبر خشمناک شد و فرمود: خداوند مرا بر این امر مخیر فرموده است» (بخاری، ۱۳۵۹: ۵/ ۲۴۸؛ النحاس، ۱۴۰۸: ۵۲۱؛ الأصبهانی، ۱۴۰۵: ۱/ ۴۳).

یا در ماجرای قلم و کاغذ خواستن پیامبر اکرم ﷺ که آن حضرت را به هذیان‌گویی متهم کردند. این داستان را علمای شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند (ر.ک: طبری، ۱۳۴۸: ۳/ ۱۲۳). مثلاً بخاری بیان می‌دارد: «لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ وَجَعُهُ، قَالَ: اتَّوْنِي بَكْتَابِ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَصَلُّوا بَعْدِي! قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعَدْنَا كِتَابَ اللَّهِ حَسْبُنَا. فَاخْتَلَفُوا وَكَثُرَ اللَّغَطُ. قَالَ ﷺ: قَوْمُوا عَنِّي» (بخاری، ۱۳۵۹: ۱/ ۵۴). مسلم نیز در صحیح خود این مضمون را با اندکی تغییر در عبارت آورده است: «عده‌ای از صحابه در پی درخواست پیامبر اکرم ﷺ سر و صدا کردند و گفتند: او در چه حالی است؟ آیا هذیان می‌گوید؟ پیامبر در

۱. این افراد عبارتند از: ابو عبیده جراح، ابو طلحه، زید بن سهل، سهیل بن بیضاء، ابی بن کعب، ابو دجانہ بن خرشہ، ابویوب انصاری، معاذ بن جبل، انس بن مالکہ عمر بن الخطاب، ابوبکر. (ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۳، ۲۷۰: ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۴، ۴۳۰: ابن ابی شیبہ، ۱۴۰۹: ج ۵، ۴۸۸: ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ج ۳، ۱۱۵۴)

آن حال فرمود: رهایم کنید و بروید» (مسلم، ۱۴۲۷: ۲/ ۷۷۲).

جمع عالمان شیعه نیز این قصه را نقل کرده‌اند. علامه مجلسی در این باب چنین آورده است که: «پیامبر فرمود: دوات و چیز نوشتنی بیاورید تا نوشته‌ای بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید. صحابه سر و صدا کردند و گفتند: پیامبر خدا هذیان می‌گوید! شگفتم از علمای اهل سنت است که با نقل و پذیرفتن این اهانت بزرگ به پیامبر (ﷺ) باز هم آن افراد را به عنوان خلیفه و رهبر دین پذیرفتند!» (مجلسی، ۱۳۸۷: ۲۲/ ۴۸۷).

ابن‌ابی‌الحدید معتزلی معتقد است: «ابن عباس گوید: در زمان خلافت خلیفه‌ی دوم، در یکی از سفرها با وی همسفر بودم. به من گفت: آیا پسرعمویت علی، هنوز به خاطر داستان سقیفه از من کینه در دل دارد؟ گفتم: آری. او معتقد است که پیامبر او را به خلافت برگزیده بود. خلیفه گفت: پیامبر (ﷺ) دم وفات خود قلم و کاغذ خواست تا چنین وصیتی بنویسد، لیکن اراده‌ی خدا این نبود و اراده‌ی خدا عملی شد و نه اراده‌ی رسول خدا (ﷺ). من مانع نوشتن پیامبر (ﷺ) شدم!» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۱۲/ ۷۸).

ابن‌ابی‌الحدید با توجه به این ماجرا به چند نکته را اعتراف می‌دارد: «از سویی خلیفه‌ی دوم، اراده‌ی الهی را متفاوت از اراده پیامبر (ﷺ) می‌دانسته است. از سویی دیگر، مانع وصیت کتبی پیامبر اکرم (ﷺ) گردید. همچنین خلیفه‌ی دوم، خود را داناتر از پیامبر می‌دانست که جلوی کار پیامبر (ﷺ) را گرفته است.» ابن‌ابی‌الحدید در این بیان خود به کفر و نفاق آنان اشاره می‌دارد؛ زیرا مطابق آیات متعددی مخالفت با پیامبر (ﷺ) عین مخالفت با خداست. مضافاً آنکه معتقد بودن به تفاوت میان خدا و رسول، بر اساس آیه‌ی ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾ (نساء: ۱۵۱)، کفر حقیقی محسوب می‌شود. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۱۲/ ۷۸) بنابر بیان ابن‌ابی‌الحدید، شکی در کفر برخی از صحابه باقی نمی‌ماند (بحرانی، ۱۳۸۷: ۲/ ۳۰۴).

۳-۲. مخالفت با پیامبر (ﷺ) بعد از رحلت ایشان

این مورد نیز خود به دو قسمت تقسیم می‌شود:

۳-۲-۱. مخالفت صریح با سنت قطعی پیامبر (ﷺ)

به‌عنوان نمونه خلیفه اول؛ ابوبکر، پانصد حدیث را که از پیامبر (ﷺ) جمع کرده بود به آتش کشید و در سخنرانی‌های خود بیان می‌داشت که از پیامبر چیزی روایت نکنید، قرآن بین ماست، حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بدانید. ایشان همچنین با سنت‌های مختلف پیامبر (ﷺ) مخالفت کرد. از آن جمله: مخالفت با فرماندهی اسامه بر سپاه، مخالفت با سنت پیامبر در جنگ با مسلمانانی که زکات نداده‌اند و کشتن آنان، مخالفت با احکام الهی (مانند کلالة، عدم قربانی برای حج) در قرآن و حکم کردن بر

طبق نظر شخصی خود، نادیده گرفتن سنت پیامبر در «مؤلفه قلوبهم» و بنا به نظر عمر خودداری از دادن سهم آنان، نادیده گرفتن سنت پیامبر در خلافت در جانشینی علی (ع) و بدون مشورت با مسلمین عمر را جانشین خود خواند، سنت پیامبر در مورد دخترش زهرا (س) را نادیده گرفت و او را آزرده و خشمگین ساخت و... (سیوطی، ۱۴۲۶: ۳ / ۴۵؛ بیهقی، ۱۴۲۴: ۹ / ۲۶۵).

عمر بن خطاب؛ خلیفه دوم، نیز کوشید هر چه از سنت پیامبر نوشته شده را جمع آوری و بسوزاند و اجازه نداد، مردم احادیث پیامبر را نقل کنند. برخی از مخالفت‌های خلیفه دوم با سنت پیامبر (ع) عبارت‌اند از: مخالفت با اعزام سپاه اسامه، مخالفت با سهم مؤلفه قلوبهم، مخالفت با متعه حج و متعه نساء، مخالفت با سه طلاق در یک مجلس، مخالفت با پیامبر در زمان فتح مکه در جابه‌جا کردن مقام ابراهیم (ع) که اعراب جاهلی آن را از جای خود عقب‌تر برده بودند، مخالفت حکم قرآن و سنت در تیمم و بیان عدم وجوب نماز در چنین شرایطی، مخالفت با حکم قرآن و سنت در جاسوسی نکردن در کار مسلمانان و بدعت دانستن آن، حذف بخشی از اذان و افزودن بخشی دیگر، مخالفت با قرآن و سنت در اجرای حد بر خالد بن ولید، رواج به جماعت خواندن نماز نافله، ایجاد نظام طبقاتی در جامعه با جلوگیری از بخشش دولت از بیت‌المال در موارد خاص، حذف مصرف خمس برای ذی‌القربی، ایجاد مجلس شورای فرمایشی در سقیفه بنی ساعده و... (سیوطی، ۱۴۲۶: ۳ / ۷۴).

عثمان بن عفان؛ خلیفه سوم، با نقشه عمر و ابن عوف به خلافت رسید. عثمان به سنت شیخین اتکا کرد. برخی از مخالفت‌های او با سنت پیامبر (ع) عبارت‌اند از: سپردن مقامات و پست‌ها به خویشاوندان خود، بخشش بسیار از بیت‌المال به سران بنی‌امیه، خواندن نماز چهار رکعتی به‌طور کامل در سفر، جلوگیری کردن از لبیک گفتن برای هر دو حج عمره و تمتع و... (بیهقی، ۱۴۲۴: ۹ / ۳۰۱).

۳-۲-۲. آزرده شدن پیامبر با ستم بر اهل بیت ایشان

برخی از صحابه همچون علی (ع)، سلمان، ابوذر، مقداد و... به صورت مطلق در هیچ مسئله و زمانی موجب آزار پیامبر (ع) نشده و با ایشان مخالفت نوزدیدند. حضرت علی (ع) در این زمینه به صورت مکرر بیاناتی را اراده داشته است. مثلاً: «همه می‌دانند که من هیچ‌گاه در هیچ امری با خدا و رسول مخالفت نکردم». آنگاه در آخر خطبه می‌فرماید: «فَوَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلِّي جَاذَةُ الْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَعَلِّي مِرَّةُ الْبَاطِلِ» (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۱۹۷).

پس از ماجرای سقیفه برخی از صحابه پیامبر (ع)، سبب شهادت فاطمه زهرا، علی و حسنین (ع) شدند. حضرت علی (ع) فرمود: «إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ»

الْمُخْشَوْسُ حَتَّىٰ أُبَايِعَ». (همان، نامه ۲۸). نیز فرمود: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَأَسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ.» (همان، خطبه ۷۴). حضرت علی (علیه السلام) در باب مظلومیّت فاطمه (س) هنگام تدفین ایشان گوید: «ای پیامبر خدا! دخترت همدستی امتت را در شکستن استخوان‌هایش به تو خبر خواهد داد! با اصرار از او ماجرا را بپرس» (همان، خطبه ۲۰۲).

علامه مجلسی گوید: «وقتی فاطمه (س) از شدت شکستگی استخوان‌های پهلو در بستر بیماری بود. خلیفه‌ی اول و دوم به عیادت او رفتند. فاطمه (س) از ایشان روی برگردانید و فرمود: این حدیث را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده‌اید که فرمود: «فَإِطْمَأْ بُضْعَةُ مِنِّي فَمَنْ أَدَاهَا أَدَانِي» گفتند: آری! پس حضرت زهرا (س) دستانش را بلند نمود و فرمود: خدایا گواه باش که اینان مرا آزرده‌اند! از ایشان به پیشگاه تو و پیامبرت شکایت می‌کنم. سپس فرمود: از شما راضی نمی‌شوم و شما را نمی‌بخشم تا پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ملاقات کنم و ایشان را از ظلم‌های شما آگاه سازم تا میان ما قضاوت کند» (مجلسی، ۱۳۸۷: ۴۳/۱۱۷). سلمان فارسی نیز این داستان را روایت کرده است که: «از سلمان پرسیدم: آیا بدون اذن وارد خانه‌ی فاطمه شدند؟ گفت: آری! والله چنان هجوم آوردند که مقنعه از سر فاطمه افتاد و صدا زد: وا ابتاه! در آن حال، قنفذ فاطمه (س) را به شدت مضروب ساخت. فاطمه به در خانه پناه برد که آن ملعون استخوان‌های پهلوئی آن حضرت را بین در و دیوار شکست و سقط جنین کرد و با آن حال به بستر افتاد و شهید شد» (هلالی، ۱۳۸۶: ۲/۵۸۸).

برخی از علمای اهل سنت نیز این داستان را بیان داشته‌اند. حاکم نیشابوری می‌گوید: «چون بیماری فاطمه (س) شدت یافت، عده‌ای از زنان مهاجر و انصار به عیادت او رفتند. چون از حال فاطمه جويا شدند، آن حضرت فرمود: به خدا سوگند از دنیای شما بیزارم، مردان شما را مبعوض می‌دارم، روی‌شان زشت باد، بینی‌شان به خاک باد و دست و پایشان بریده باد و عذاب سخت خدا نصیب این قوم ستمگر باد» (حاکم نیشابوری، ۱۳۹۱: ۱۱۲). امام دینوری نیز عیادت خلیفه‌ی اول و دوم از فاطمه (س) را کاملاً مانند علامه مجلسی نقل کرده و می‌گوید: «فاطمه به آن‌ها گفت: من خدا و جمیع فرشتگانش را گواه می‌گیرم که شما مرا بسیار آزردید و به خشم آوردید. پیوسته تا زنده‌ام شما را نفرین می‌کنم تا رسول خدا را دیدار نمایم و شکایت پیش او برم» (دینوری، ۱۳۶۹: ۱/۳۱). دینوری ماجرای سقیفه همانند بیان نهج‌البلاغه روایت کرده است: «وقتی علی (علیه السلام) را با اهانت و ستم نزد خلیفه‌ی اول بردند تا با او بیعت کند. علی (علیه السلام) گفت: اگر بیعت نکنم؟! گفتند: در آن صورت گردنت را خواهیم زد. در آن حال، خلیفه‌ی اول که تندروی عمر را دید، گفت: او را تا فاطمه زنده است، به بیعت مجبور نمی‌کنم» (همان).

لازم به ذکر است، پیامبر اکرم ﷺ آزدن اهل بیت را عین آزار خود برمی شمارد. از این رو تمامی آثاری که شامل آزدن پیامبر ﷺ می شود، بر ظالمان به فاطمه و علی (علیه السلام) نیز شامل می شود. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «إِنَّ فَاطِمَةَ شَعْرَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَدَى شَعْرَةً مِنِّي فَقَدْ أَدَانِي وَ مَنْ أَدَانِي فَقَدْ أَدَى اللَّهَ وَ مَنْ أَدَى اللَّهَ لَعَنَهُ اللَّهُ» (اربلی، ۱۳۴۹: ۱/ ۴۶۷). روایتی دیگر از پیامبر ﷺ نقل است که ایشان موی حضرت علی (علیه السلام) را گرفته و بیان می دارد: «مَنْ أَدَى شَعْرَةً مِنْكَ فَقَدْ أَدَانِيو مَنْ أَدَانِي فَقَدْ أَدَى اللَّهَ، وَ مَنْ أَدَى اللَّهَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (بحرانی، ۱۳۸۶: ۴/ ۴۹۳). مضمون این روایت همچون روایت قبلی است، با این تفاوت که در این روایت پیامبر ﷺ آزدن حضرت علی (علیه السلام) را نیز مطرح می دارد.

روایتی دیگری از حضرت عسکری (علیه السلام) نقل است که: روزی شخصی به نام بریده، پیامبر ﷺ را آزد و پیامبر بسیار خشمناک شد. آنگاه فرمود: «ما لک یا بریده اذیت رسول الله. أما سمعت قول الله: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...» (ابن بابویه، ۱۳۷۱: ۴۹۴)؛ حاکم نیشابوری گوید: پیامبر بارها فرموده است: جنگ با اهل بیت، جنگ با من است: «قال رسول الله ﷺ: لعلى و فاطمة و حسن و حسين (عليهم السلام) أنا حرب لمن حاربتهم و سلم لمن سالمتم» (حاکم نیشابوری، ۱۳۹۱: ۸۶). همچنین ایشان گوید: «قال رسول الله ﷺ: يا فاطمة، إن الله يغضب لغضبك و يرضى لرضاك» (همان، ۱۳۹۱: ۳۶). باز همو گوید: «أما فاطمة شجنته منى و إنما فاطمة بضعة منى، يؤذيها ما يؤذيها و ينصبي ما ينصبها» (همان: ۶۴). ترمذی نیز این گونه احادیث را مکرر آورده است؛ از جمله حدیث «قال رسول الله: يا على لا يجيبك إلا مؤمن و لا يبغضك إلا منافق. على منى و أنا من على و لا يؤدى عنى إلا أنا أو على. أنا حرب لمن حاربكم و سلم لمن سالمكم.» (ترمذی، بی تا: ۵/ ۶۴۳-۶۹۹). مسلم نیز همین مضامین را در باب اهل بیت از پیامبر ﷺ نقل کرده است (نیشابوری، ۱۳۹۱: ۹۲۸).

نتیجه

حاکمیت و ولایت، از آن خداوند متعال است و هرگونه حاکمیت و ولایت از جانب او، حجت قطعی و معتبر به شمار می آید. به استناد آیات و روایات اطاعت همه جانبه از پیامبر اکرم ﷺ و جانشینان برحقش، امری شرعی و عقلی است. برخی از مهم ترین یافته های پژوهش حاضر عبارتند از:

۱. از منظر آیات و روایات، وجوب اطاعت از جمیع اوامر پیامبر اکرم ﷺ و جانشینان ایشان، مبنای عقیدتی و فکری مسلمانان است که امری مسلم و واجب الاجرا بوده و جای هیچ غرض و شکی در آن نیست.
۲. از نگاه قرآن و روایات، حرمت مخالفت و آزدن پیامبر ﷺ نیز مبنای عقیدتی و

فکری قطعی مسلمانان بوده و قابل انکار نیست و مخالفان و آزار رسانان پیامبر (ﷺ) به بیان قرآن کریم از مصادیق بارز کفار و منافقان خواهند بود و شامل عناوینی چون: کافر، مبغوض و مغضوب خداوند، مورد لعنت خداوند در دنیا و آخرت، حبط جمیع اعمال ایشان، گرفتار عذاب شدید جاودانه و ابدی الهی و... می‌شوند.

۳. مخالف و آزار پیامبر (ﷺ) شامل آثاری می‌شود. این آثار، صرفاً به افراد زمان پیامبر (ﷺ) که مرتکب این عمل شدند، تطابق ندارد، بلکه بر اساس قاعده جری و تطبیق در آیات و روایات، بر تمامی مخالفین پیامبر، اهل بیت (علیهم‌السلام) و ولی فقیه (به اعتقاد شیعیان) تا قیامت قابل انطباق می‌شود.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن ابی شیبہ، ابوبکر (۱۴۰۹): «المصنف فی الأحادیث والآثار»، ریاض: مکتبة الرشد.
۲. ابن ابی الحدید، حمید بن هبة الله (۱۳۳۷): «شرح نهج البلاغه»، قم: نشر کتابخانه آیت الله مرعشی.
۳. ابن سعد، محمد (۱۴۱۰): «الطبقات الكبرى»، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (۱۴۱۲): «الاستیعاب فی معرفة الأصحاب»، بیروت: دارالجلیل.
۵. ابن عساکر (۱۴۱۵): «تاریخ مدینة دمشق»، بیروت: دار الفکر.
۶. ابن حجاج نیشابوری، مسلم (۱۳۹۳): «صحیح مسلم»، بیروت: المکتبة العصریة.
۷. ابن عجبیه، احمد بن محمد (بی تا): «البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید»، قاهره: بی نا.
۸. ابوحیان، محمد بن یونس اندلسی (۱۳۸۷): «البحر المحیط فی التفسیر»، بیروت: دار الفکر.
۹. اربلی، علی بن عیسی (۱۳۴۹): «کشف الغمة فی معرفة الأئمة»، تبریز: نشر بنی هاشم.
۱۰. الأصهبانی، أبو نعیم أحمد بن عبد الله (۱۴۰۵): «حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء»، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۱. بحرانی، سید هاشم (۱۳۸۶): «البرهان فی تفسیر القرآن»، قم: مؤسسه دارالمجتبی.
۱۲. (۱۳۸۷): «غایة المرام فی تعیین الإمام»، قم: مؤسسه بعثت.
۱۳. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۳۵۹): «صحیح بخاری»، بیروت: دار الفکر.
۱۴. بیهقی، ابوبکر (۱۴۲۴): «السنن الكبرى»، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۵. ترمذی، عیسی بن محمد (بی تا): «الجامع الصحیح»، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۶. دینوری، عبدالله بن قتیبه (۱۳۶۹): «الإمامة و السیاسة»، بیروت: دار الأضواء.
۱۷. راجب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۸۳): «المفردات فی غریب القرآن»، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۸. سیوطی، جلال الدین (۱۳۶۲): «الدر المنثور فی تفسیر المأثور»، قم: نشر کتابخانه آیت الله مرعشی.
۱۹. (۱۴۲۶): «جمع الجوامع المعروف بالجامع الكبير»، مصر: الأزهر الشریف.
۲۰. سید رضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴): «نهج البلاغه»، تحقیق: صبحی صالح، قم: هجرت.
۲۱. صاحب جواهر، محمد حسن (۱۳۶۸): «جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام»، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۲۲. صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۱): «معانی الأخبار»، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: جامعه‌ی مدرسین.
۲۳. صفار، محمد بن حسن (۱۳۸۶): «بصائر الدرجات»، قم: انتشارات طلیعة نور.
۲۴. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۷۵): «المیزان فی تفسیر القرآن»، قم: جامعه مدرسین قم.
۲۵. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲): «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۲۶. طبری، محمد بن جریر (۱۳۴۸): «تاریخ الأمم و الملوک»، بیروت: دار التراث العربی.
۲۷. (۱۳۷۰): «جامع البیان فی تفسیر القرآن»، بیروت: دار المعرفه.

۲۸. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۳): «التبیان فی تفسیر القرآن»، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۹. عسقلانی، ابن حجر (۱۴۲۴): «فتح الباری شرح صحیح البخاری»، بیروت: دار المعرفة.
۳۰. مجلسی، محمدباقر (۱۳۸۷): «بحار الأنوار»، بیروت: انتشارات الأمیره.
۳۱. مسلم، ابن حجاج، (۱۴۲۷): «صحیح مسلم»، بیروت: دار طيبة.
۳۲. مظفر، محمد رضا (بی تا): «صول مظفر»، قم: نشر اسماعیلیان.
۳۳. النحاس، أبوجعفر (۱۴۰۸): «الناسخ و المنسوخ لنحاس»، تحقیق: د. محمد عبدالسلام محمد، کویت: مكتبة الفلاح.
۳۴. نسائی، احمد بن شعيب (۱۳۹۲): «سُنن نسائی»، بیروت: المكتبة العصریه.
۳۵. نیشابوری حاکم، ابوعبدالله (بی تا): «مستدرک الصحیحین»، بیروت: دار المعرفة.
۳۶. (۱۳۹۱): «فضائل فاطمة زهراء (س)»، قم: انتشارات بنی زهراء (س).
۳۷. هلالی، سلیم بن قیس (۱۳۸۶): «اسرار آل محمد ص»، قم: انتشارات دلیل ما.

Resources

* The Holy Quran

1. Ibn Abi Shaybah, Abu Bakr (1409 AH): “The author in the hadiths and works”, Riyadh: the school of growth.
2. Ibn Abi al-Hadid, Hamid ibn Hibbaullah (1337 AH): “Explanation of the Nahj Al-blaqeh”, Qom: Ayatollah Marashi Library Publishing.
3. Ibn Sa’d, Muhammad (1410 AH): “Al-tabqat Al-kobra”, research: Muhammad Abdul Qadir Atta, Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya.
4. Ibn Abd al-Barr, Yusuf ibn Abdullah (1412 AH): “Al-es’iaab fi Maerefat Al-ash-ab”, Beirut: Dar al-Jil.
5. Ibn Asaker (1415 AH): “History of the city of Damascus”, Beirut: Dar al-Fikr.
6. Ibn Hajjaj Neyshabouri, Muslim (1393 AH): “Sahih Muslim”, Beirut: Al-Muktabah Al-Asriyyah.
7. Ibn Ajibah, Ahmad Ibn Muhammad (no date): “Al-bahr Al-mdid fi Tafsir Al-Qur’an Al-majid”, Cairo: Bina.
8. Abu Hayyan, Muhammad ibn Yunus Andalus (1387 AH): “Al-bahr Al-mohit fi Al-tafsir”, Beirut: Dar al-Fikr.
9. Erbeli, Ali Ibn Isa (1349AH): “Kashf Al-qomah fi Maerefat Al-aemeh”, Tabriz: Publication of their children.
10. Al-Asbahani, Abu Naeem Ahmad Ibn Abdullah (1405 AH): “Holiyat Al-oliya wa Tabaqat Al-asfiya” Beirut: Dar al-Ketab Al-arabi.
11. Bahrani, Sayyid Hashim (1386 AH): “Al-Burhan Fi Tafsir Al-Quran”, Qom: Dar Al-Mujtaba Foundation.
12. (1387 AH): “Qayat Al-maram fi Taeyin Al-emam”, Qom: Ba’ath Foundation.
13. Bukhari, Muhammad ibn Ismail (1359 AH): “Sahih Bukhari”, Beirut: Dar al-Fikr
14. Bayhaqi, Abu Bakr (1424 AH): “Al-Sunan Al-Kubra”, Beirut: Dar Al-Kitab Al-Alamiyah.
15. Tirmidhi, Isa Ibn Muhammad (no date): “Al-Jame ‘Al-Sahih”, Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi.
16. Dinuri, Abdullah Ibn Qutaybah (1369 AH): “The Imam and Politics”, Beirut: Dar Al-Azwa.
17. Ragheb Isfahani, Hussein Ibn Mohammad (1383 AH): “Al-Mufradat Fi Gharib Al-Quran”, Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi.
18. Siouti, Jalal al-Din (1362 AH): “Al-Dor al-Manthur fi Tafsir al-Mathur”, Qom: Ayatollah Marashi Library Publishing.
19. (1426 AH): “Jame Al-jawamee Al-macrof Beljame Al-kabir”, Egypt: Al-Azhar Al-Sharif.
20. Sayyid Razi, Muhammad ibn Husayn (1414 AH): “Nahj al-Balaghah”, research: Subhi Saleh, Qom: Hijrat.
21. Sahib Jawahir, Mohammad Hassan (1368 AH): “Jawahir al-Kalam fi Sharh Sharia al-Islam”, Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyya.
22. Saduq, Mohammad Ibn Ali (1371 AH): “Maani Al-akhbar”, research: Ali Akbar Ghaffari, Qom: Teachers Association.
23. Saffar, Mohammad Ibn Hassan (1386 AH): “Basair Al-Darjat”, Qom: Talieh Noor Publications.
24. Tabatabai, Mohammad Hussein (1375 SH): “Al-mizan in the interpretation of the Qur’an”, Qom: Qom Teachers Association.
25. Tabarsi, Fadl Ibn Hassan (1372 SH): “Majma ‘al-Bayan fi Tafsir al-Quran”, Tehran: Nasser Khosrow Publications.

26. Tabari, Muhammad ibn Jarir (1348 AH): "History of Nations and Kings", Beirut: Dar Al-Tarath Al-Arabi.
27. (1370 AH): "Comprehensive statement in the interpretation of the Qur'an", Beirut: Dar Al-Maarefa.
28. Tusi, Muhammad ibn Hassan (1383 AH): "Al-Tabyan Fi Tafsir Al-Quran", Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi.
29. Asqalani, Ibn Hajar (1424AH): "Fath al-Bari Sharh Sahih al-Bukhari", Beirut: Dar al-Ma'rifah.
30. Majlisi, Mohammad Baqir (1387 AH): "Bahar Al-anwar", Beirut: Al-Amira Publications.
31. Muslim, Ibn Hajjaj, (1427 AH): "Sahih Muslim", Beirut: Dar Tayyiba.
32. Muzaffar, Mohammad Reza (no date): "Osul Muzaffar", Qom: Ismailian Publishing.
33. Al-nohas Abo Jaefar(1408AH): "Al-nasekh wa Al-mansokh Lenohas", reaserch by Dr. Muhammad Abdul Salam Muhammad, Kuwait: Al-Falah Library.
34. Nisa'i, Ahmad Ibn Shoaib (1392 SH): "Sunan Nisa'i", Beirut: Al-Muktab al-Asriyyah.
35. Neyshabouri Hakim, Abu Abdullah (no date): "Mustadrak al-Sahihin", Beirut: Dar al-Ma'rifah.
36. (1391 SH): "The Virtues of Fatima Zahra", Qom: Bani Zahra Publications.
37. Helali, Salim Ibn Qais (1386 SH): "Secrets of the family of Muhammad PBUH", Qom: Dalil Ma Publications.

The sixty year

The first number

Consecutive 11

Spring and Summer

2021